

ما فی عمرتے سامر کئی دورستانی

۱۰۹

چند روز است با خواندن دوبار شعر «از سر زین تلخ و کدورا جور با سحر کلمه
می کنم و است به مگر انعام هر چه این گفتگوی غایبانه را با خود شود در بیان مکنانم
ما سید مگر راننده او تا خانه نه سیاهی بروی می آید و نه حدیث زندگی ندیده
و کوفتی آن برین عدم است و هر چه که در این صورت از زبان و دلداری می آید
راستین احاسات و در اقله خواند بود

در چندین سال اخیر بین دهه مجموعی که از سالک صاحبان خوانده ام
(و بعضی آنها تالیفات اخیر است) مجموعه شعر گویند به علم نیست. اگر می گفت
که شعر ضعیف است و می نغم. روز از اندیشه می آید به شکر و یافت و از هر چه در است
و زینا برای بیان آن اندیشه و او روشن است که جهان بی ترقی است، مرا شکر کرده است
و قهر بر این بیان دادن نوعی کلمه (که در بر زمین ما رایج است) سزا می آید که
سپاره ناهنجار در کلمات خالص نشوند. با کلمات را را شکر و شناور در اکتفا
توانی می نماید. (گفته می شود عیناً نقل شده) خواننده را به تحسین و ایمان دارد.
و این را کسی به می نهد که همی که در روزهای دلداری آثار دیگران در
کار تحقیق ادبی خود در هر فرسای خود ما شکر فایده بی وزن موافق بوده است
خواننده گفت شعر گویم وزن و نثر ای دارد. اما به بر حال کوشش و ذهن ایرانی
که پیش از نوزده سال با وزن عروض و با شکر فایده بی نثر جهان یعنی آثار فردوسی
و حافظ و دیگران خود گرفته است. این وزن هم و بر فرسای عمران جدا گانه را امروز
نمی پذیرد و در آنها را نثر ساعده یا شعر فنی می نامد. با حرفت تنها بوی شعر از آن رو
بزرگ و فراوان نثری است که نثر دردی خود را بر اساس دیباچه شکر می و بر کلمات ما بنا
کرد و امروز می توان گفت که عروض از یاد است کم برای شکر آن چندین سال آینه همین
با کافیه و یا بی کافیه. همان دایم ملت چهل بلوفی است. چند در حدیث شکر می
نثر گویند را می سینه نثر می خوانند و از بر می گفته. در حالی که دور افتاده برین دورستانی
بی سواد ایرانی امروز نثر نیکویم... و یا نثر بود... را می خوانند و آنرا
از بر

کا زندگی سیکند. من تمام با مردم با گویم به پیروی از ساری بزرگ کلاس غزل
 و گویم بگویم، اگر چه با آن سخن در هم تکرار شود. اما عرض کردار با وزن می نماید را
 که دیگر بند آمدن است. دست دریا می شود را که گفته است و از طرفین پیوسته معنوی
 و فریبنا نارام باشد کلاسکان حفظ کرده است. چرا از او پیشتر هم
 با سخن برای برده می کند که برای آینه عالی سخن تمام است. اندکان دل را می برد
 دانش دبستان بر سر از ما خوانند بود و خود راه خودشان را در منزل دور زندگی پیدا خوانند
 اگر و طبعه صحیح، شده مد کردن عفت به خردمندی و از ادب و حق انسانی
 برای هم این است، شود که برده جان دینما است باید در حالی که
 در لایح نیز متعالی و در تمام پیدا می کند، طوری باشد که مورد سینه و پذیرش نوده می
 گساره مردم کنونی بهین از نظر آرد کرد. و اگر چه ^{در بعضی} سخنانی بغیر از گویا دانسته می گردد
 که جز "احل عبرت بین" و خود قطعه دیگر، نه در زمان صلات خود خود ستار می
 دارد و نه پس از قرآن بود ادران چندی. آنگاه از خاقانی کلاسک مان نورش
 ما جلم از انصاف و آس پر ایچ خواجده عبد الله انصاری هم بسیار دینش و صفاتش
 و به شوم سدرن امروز ما سینه است دارد، گوید در تاریخ ادبیات فارسی به عنوان
 شعر شایسته زنده است.

مانی عزیز، بنشینید که سخنم به دراز آید. این دنیا که مجسم است که در راهی
 رفیع با سحران نوید از بهین مان در آسم که پیوسته شان را حقی با عرض از آدم قطع کرده
 البته بر جا نیز واقع باشد، آنگاه در خواهد درخشد. اما صاحب شونسانی
 با عنوان نوکدری هر چه درج و ناب به سانی پیوسته خواهد دلفه آستان را در رساند
 و تا به به جاب می رسانند و نو جوانان هم هم کم به آن خود می گویند و پیروی می کنند
 که عاشقانی شوند در حقیقی را به تألف و از بهار دارند
 در پایان خوانش می کنم سار دایکس می سادانه مرا از خواندن "از سونین بلخ"
 بند برید و اگر ما خوانند آمار در کمالی را نیز برام بفرستید و بجمه خودم "ابوزکی"

روز من بند برید. دوست خود را
 راله

این سخن را هم از این سخن یاد می کند
 و این سخن را هم از این سخن یاد می کند
 و این سخن را هم از این سخن یاد می کند